

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده: گرامی یاد "احمد قاسمی"، بازتایپ و ارسال: "همان اوریا"
۲۸ جولای ۲۰۲۳

جامعه شناسی

(۲۲)

به ادامه گذشته:

ارتش - در این موقع تمام امید دربار به ارتش بود. از این جهت بی مناسبت نیست که قدری از اوضاع ارتش آن زمان گفت و گو کنیم.

بودجه ارتش لوئی شانزدهم ۴۶ میلیون برای افسران، ولی فقط ۴۴ میلیون برای سربازان محل داشت، از این جا می توان فهمید که چه فرق فاحشی میان افسران و افراد ارتش موجود بود. سرباز ها همیشه می بایست در درجه سربازی باقی بمانند و جیره و حقوق آنها به بهانه های گوناگون طعمه افسران می شد و حال آنکه افسر ها همیشه از اعیان و فرزندان اعیان بودند که در کمال آسایش و قدرت به سر می بردند. از این جهت به محض این که انقلاب فرانسه شروع شد، میان افسر و سرباز جدائی افتاد، برای این که کاملاً روشن شود که توده چقدر از افسر ها منزجر بودند، تذکر می دهیم که در شهر "کان" وقتی که مردم ریخت، یکی از افسران را با ضربه تفنگ از پای در آوردند و بدنش را تکه تکه کردند، یکی از زن ها از شدت کینه ای که داشت، قلب او را درآورده و خورد.

این نکته را هم بگوئیم که ملکه فرانسه، این زیبایی زیبایان، افسران ارشد را به نزد خود می برد، نوشابه هائی به آنها می داد و آنها را با کلمات شریین و نگاه های عشق انگیز خود گمراه می کرد.

اما در مورد سرباز ها کاملاً بعکس بود، سرباز که در دوره سلطنت استبدادی به کلی از مزایای اجتماع محروم بود، از طرف ملت با کمال محبت پذیرائی می شد، اصولاً سرباز در زیر لباس سربازی چیست غیر از ملت، دو برادر، دو فرزند یک مادر، سرباز و فرد توده به هم رسیدند و در آغوش هم افتادند.

در روز ۲۷ ژوئن رئیس گارد فرانسه، ۱۱ نفر از سربازانی را که قسم خورده بودند در هیچ موردی با امر انجمن ملی مخالفت نکنند به زندان انداخت و حتی از این حد هم بالا رفته، خواست آنها را از زندان نظامی بیرون بکشند و به زندان دزدان بیندازند، وقتی که خبر زندانی کردن سرباز ها به گوش مردم رسید، جوانی بالای صندلی رفته فریاد زد: "برویم به زندان. برویم کسانی را که نخواستند اند به روی ملت شلیک کنند، نجات بدهیم". مردم راه افتادند و وقتی که به زندان رسیدند، عده آنها تقریباً چهار هزار نفر بود. در و پیکر زندان را با چوب و تبر شکستند و سربازان را نجات دادند. وقتی که بیرون آمدند، عده ای از سربازان دربار شمشیر به دست رسیدند، ولی آنها هم نخواستند به روی کسانی که

سرباز ها را نجات داده بودند، شمشیر بکشد. همه دست آشتی به هم دادند و شراب برای هم آورده به سلامتی خوردند. ملت فرصت را غنیمت شمرده سائر زندانیان را هم خلاص کرد، در میان حبسی ها پیر مردی بود که داشت در زندان می پوسید و دیگر نمی توانست راه برود. این بیچاره که مدت مدیدی تحت شکنجه مانده بود، به قدری متأثر شده بود که نمی دانست چه بگوید: "آقایان! من از این همه محبت خواهم مرد".

سقوط باستیل - اقدام انجمن ملی باعث اضطراب دربار شد و در صدد برآمد که به زور متوسل گردد، اما به افراد فرانسوی اطمینان نداشت که به روی هموطنان خود تیر بزنند، از این جهت به قوای سوئیسی و المانی که در خدمت دولت فرانسه بودند، پناه آورده و آنها را در پیرامون ورسای و پاریس جمع کرد. در این جا باید این نکته را تذکر داد که یکی از موضوعاتی که دست آویز هیأت حاکمه می باشد، حیثیت و شرافت ملی است. هیئت حاکمه همیشه به توده ستمکش نصیحت می کند که از نشان دادن فقر و فلاکت خود در پیش خارجیان خودداری کنید، چون که مخالف حیثیت ملی است، اگرچه در زیر فشار هیأت حاکمه خورد و خمیر بشوید، توقع هیچ مساعدتی از خارجیان نداشته باشید، چون که مخالف حیثیت ملی است. در جنگ هائی که برای حفظ منافع طبقه حاکمه برپا می شود، اگر چه خانمان شما برباد رود، میادا قطره ای از خون خود را دریغ بدارید، چون مخالف حیثیت ملی است. اما همین هیأت حاکمه به محض این که در مقابل مطالبات توده ستمدیده ای که کارد به استخوانش رسیده و برای حق زندگی خویش قیام کرده است، عاجز می ماند، فوراً و بدون هیچ شرم و حیاء به قوای مرتجعین خارجی متوسل می شود و هیچ پروائی از حیثیت ملی ندارد. این حقیقت چند مرتبه در انقلاب فرانسه نمایش داده شد. یکی در همین موقع بود که از خارجیان مزدور استفاده گردید و دیگر، در موقعی بود که برای سرکوبی دولت انقلابی فرانسه از مرتجع ترین دولت ها که با فرانسه دشمنی دیرینه داشتند، کمک گرفتند.

روز ۱۱ ژوئیه نکر را که به واسطه بعضی از پیشنهاد هایش مورد دوستی ملت واقع شده بود و نصایحی برخلاف مصالح درباریان پادشاه می داد، عزل کردند. به محض این که خبر منتشر شد، مردم آن را به منزله جلوگیری از هر گونه بهبود اوضاع دانستند و در هر کوی و برزن اجتماع نموده، متجاوز از ده هزار نفر گرد آمدند. در این موقع جوانی که بعد ها نام آور شد، **کامیل دمولن**، به روی میزی رفته؛ در حالی که رولوری در دست داشت فریاد زد: "مردم! یک لحظه هم جای توقف نیست، عزل نکر نشانه این است که می خواهند سن بار تلمی میهن پرستان را راه ببندازند. همین امشب تمام گردان های سویس و المان از میدان مارسی برای کشتار ما خارج خواهند شد. فقط یک وسیله برای ما باقی است و آن اسلحه گرفتن است". این پیشنهاد را با کف زدن های پرشور استقبال کردند و آن جوان باز پیشنهاد کرد که افراد جنگجو برای این که یکدیگر را بشناسند و از هم دفاع کنند، علامت سبز که رنگ امیدواری است، به خود بزنند و خودش یک برگ درخت چیده به کلاه خویش زد و دیگران از او تقلید کردند.

مردم در روز ۱۳ و ۱۴ ژوئیه در پی جمع اسلحه بودند و چند اسلحه خانه را غارت نمودند. در روز اخیر انتشار پیدا کرد که توپ های باستیل برای گلوله باران شهر آماده است، مردم که وحشت شدیدی نسبت به این محل منفور داشتند، از هر طرف با شمشیر و تفنگ و نیزه به سمت باستیل شتافته آن را محاصره نمودند و به خراب کردن پل های باستیل پرداختند، تقریباً چهار ساعت از محاصره باستیل می گذشت که بعضی از سربازان فرانسوی هم به کمک مردم آمدند و یکباره هجوم آوردند و باستیل را تسخیر کردند و به ویران کردن آن مشغول شدند، یکی کلید های باستیل و پرچم آن را در دست گرفته بود، یکی ورقه مقررات زندان را به سر نیزه خویش زده بود، یکی دیگر سر رئیس زندان را بر سر نیزه داشت.

این روز سهمناک با آن که خونریزی بسیار دید، در بعضی از مواقع قیافه جشن و سرور به خود می گرفت: زخمی ها را به عنوان پرچم ظفر حمل و نقل می کردند و برانکارد آنها را از گل می پوشاندند و از روبان های سه رنگ زینت می دادند.

در هفته بعد در روی خرابه های باستیل مجلس رقص عمومی برپا کردند و بر روی آن خرابه ها تابلو زدند که این جا جای رقص است.

کلید های باستیل، این کلید های خشنی که از گذشت روزگار و از تماس به آلام بشری فرسوده شده بود، اتفاقاً به دست کسی افتاد، که آنها را خوب می شناخت، یعنی یک نفر محبوس قدیمی. انجمن ملی این کلید ها را در ضبط خود گذاشت و این ماشین کهنسال ستمگران روزگار را در پهلوی قوانینی که ستمگران را در هم شکست، قرار داد. هنوز این کلید ها در قفسه آهنین ضبط فرانسه نگاهداری می شود. ای کاش تمام کلید های باستیل های دنیا در پهلوی این کلید ها بایگانی شود.

دربار و پاریس - توطئه چیان دربار که ملکه ماری انتوانت در رأس آنها قرار داشت، در چنین موقعی باز هم علیه پاریس و انجمن ملی به دسیسه می پرداختند و شب ۱۴ - ۱۵ ژوئیه را برای حمله پاریس معین کرده بودند. مردم پاریس هم که این نیت سوء را حدس می زدند، به تحکیم شهر مشغول شدند و سنگر ها ساختند و حتی زن ها سنگ و کلوخ به بالای بام ها می بردند تا بر سر سربازان بریزند. انجمن ملی دو مرتبه نزد شاه نماینده فرستاد و موقعیت را تشریح کرد. ولی پادشاه همچنان غافل بود و وفاداری خویش را منافع طبقات ممتاز اعلام می داشت. بالاخره در هنگام شب از وخامت موقع باخبر گردید و فردا صبح بدون گارد به انجمن ملی آمد. خبر آمدن شاه در میان اعضای انجمن ملی ایجاد سرور بی حد کرد؛ ولی باز در این موقع صدای طنین انداز میرابو بلند شد:

"صبر کنیم تا اعلیحضرت تصمیمات پسندیده ای را که از طرف او بشارت داده اند، به اطلاع ما برسانند (آن وقت اظهار شادی کنیم) خون برادران ما در پاریس جاری است. اولین پذیرائی نمایندگان ملت بدبخت از پادشاه، باید به صورت احترام آمیخته به اندوه به عمل آید: سکوت ملت ها درسی است برای پادشاهان".

پادشاه به انجمن ملی آمد و در ضمن نطق خودش گفت: "من خودم را به شما می سپارم". از این جهت با کمال مهربانی از او پذیرائی شد، انجمن ملی او را تا قصر سلطنتی بدرقه کرد. لونی ۱۶ هم به انجمن ملی اعلام داشت که "نکر" را دو باره به کار خواهد گماشت و فردا صبح برای تسکین ملت به پاریس خواهد رفت. در پاریس هم از او که ظاهراً به سمت ملت بازگشته بود، پذیرائی شایانی به عمل آمد.

اما نکر که به واسطه بعضی از اقداماتش مورد احترام و محبت مردم واقع شده بود، بزودی محبوبیت خود را از دست داد، زیرا که نکر می خواست به واسطه اصلاحات و صلح و سازش از انقلاب جلوگیری کند. و حال آنکه مردم در مقابل انقلاب که توده ها را به جنبش درمی آورد، هرگز یارای پایداری ندارند و کسی که می خواهد قهرمان انقلاب باشد، باید در جلوی آن قرار گیرد و الا عقب ماندن و زمین خوردن او یکی است.

سن بارتلمی مالکیت - (قبلاً توضیح می دهیم که سن بارتلمی به روز ۲۴ اگست/اوت ۷۲ گفته می شود. در این روز کاتولیک ها به تحریک اشخاص ذیفع بر سر پروتستان ریخته، عده زیادی زن، مرد و بچه را مانند گوسفند کشتار کردند و تا چند روز در تمام فرانسه این عمل را ادامه دادند).

جنبش پاریس به ولایات سرایت کرد و در آنها هم مردم به نقض امتیازات طبقات بالا پرداختند. در شهر ها علیه مأمورین سابق که با هر گونه تغییری مخالف بودند، قیام کردند در دهات، کاخ های سینیور ها را آتش زدند، انجمن ملی

می بایست برای آرامش مردم راجع به الغاء امتیازات تصمیم بگیرد و این امر در شب ۴ اوت به عمل آمد و قضاوت سینیور ها، عدم تساوی در پرداخت مالیات، مقررات کرپوراسیون، و غیره لغو گردید.

این شب آثار فتودالیته را برانداخت، توده را از بقایای رقیت سرواژ رهائی داد، زمین ها را از چنگ سینیور ها بیرون آورد، با نقض قضاوت سینیور که باقیمانده قدرت های فردی بود، قدرت عمومی و ملی را مستقر ساخت. این شب چهره کشور فرانسه را دگرگون گردانید و فرانسوی ها را هم از لحاظ حقوق سیاسی برابر کرد. این شب را " سن بار تلمی مالکیت " نامیدند و حال آن که در حقیقت باید " سن بار تلمی تعدیات و استفاده های سوء " نامیده شود.

اختلافات در داخل انجمن ملی - در این موقع در حقیقت ملت فرانسه به دو قسمت تقسیم می شد: یکی صاحبان مزایا که انقلاب را از دل و جان منفور می داشتند و دیگری طبقه سوم ملت که انقلاب یگانه امید آنها بود، ولی آنها هم بر دو دسته بودند: یکی کسانی که می خواستند انقلاب را تا آخرین نتایج و اثراتش برسانند و دیگر کسانی که مخالفت شدید و یکدنده را به صلاح نمی دانستند و معتقد بودند که باید انجمن ملی را راضی کرد و آتش انقلاب را از این به بعد با قبول بعضی از اصلاحات خاموش گردانید.

هر کدام از این دسته ها نمایندگانی در انجمن ملی داشتند، وقتی که آتش کینه ملت به جوش آمد و سیل آسا جاری شد، دسته اول و سوم خواه ناخواه تابع انقلاب شد، زیرا که کسی جرأت پایداری در مقابلش نداشت و ضمناً کسی تصور نمی کرد که سیل انقلاب پایدار باشد عموماً تصور می کردند که وقایع به زودی خواهد گذشت و دو باره تسلط نظم گذشته پدیدار خواهد شد، ولی پس از آنکه چندی از انقلاب گذشت و انجمن ملی شروع به کار کرد، این اختلافات آشکار گردید و طرفداران نجباء و روحانیون کوشیدند که اقدامات انجمن ملی را بی اثر گردانند.

اما دسته انقلابی بعکس بر روی اکثریت تکیه داشت و می خواست انقلاب ۱۴ جولای/ ژوئیه را تکمیل کند. انقلاب ۱۴ ژوئیه در حقیقت حکومت را از دست سلطنت مطلقه و فتودال ها بیرون آورده و به دست بورژوازی سپرده بود. دسته انقلابی انجمن ملی می خواست این نتیجه انقلاب را جلو تر ببرد و کاری کند که بورژوازی یگانه بهره بردار انقلاب نباشد. این دسته انقلابی در عین حال که با طرفداران منافع بورژوازی در غالب مسائل رأی میداد، در بعضی از مسائل با آنها مخالفت داشت زیرا که چپ تر از آنها بود. این دسته معتقد بود که ملت که حقوق خودش را به دست آورد، مشغول استراحت می شود و این استراحت او را ضعیف می کند. از این جهت برای این که ملت را همیشه در حال بیداری نگه دارد، به تشکیل جمعیت ها و کلوپ هایی اقدام کرد، معروف ترین کلوپ ها عبارت بودند از:

کلوپ ژاکوبین ها - ژاکوبین ها سابقاً دسته ای از روحانیون بودند و چون این کلوپ در محل سابق آنها تأسیس گردید. اعضای انقلابی آن هم ژاکوبین معروف شدند. این ها تند ترین انقلابیون بودند و تا آخرین لحظه از پیشروان انقلاب طرفداری کردند. موسس کلوپ ژاکوبین ها را باید برناو، دوپرو لامت دانست.

کلوپ کردو لپه ها - کردو لپه ها هم سابقاً دسته ای از روحانیون بودند و چون این کلوپ در محل سابق آنها تأسیس گردید، اعضای انقلابی آن هم به کردو لپه معروف شدند. این کلوپ را دانتون در ۱۷۹۰ تأسیس نمود و بالاخره با کلوپ ژاکوبین ها یکی شد.

این کلوپ ها علیه شاه، روحانیون، و در عین حال علیه خود انجمن ملی که اکثریت آن از ادامه انقلاب می ترسید، مبارزه می کردند.

میرابو از اعضای میانه حال انجمن ملی بود. پدرش از اعیان بود و چون نسبت به پسرش که زندگی آزاد و آلوده به عیاشی داشت، خیلی سختگیری می کرد و حتی او را به حبس انداخت، روح آزادی او طغیان کرد و در انقلاب فرانسه در رأس جریان قرار گرفت. اما با ادامه انقلاب موافقت نداشت و در اثر مذاکراتی که محرمانه با دربار به عمل آورده

بود، می خواست سلطنت را حفظ نموده، حکومت مشروطه برای فرانسه درست کند. حتی می گویند که میرابو مبلغ هنگفتی برای پرداخت قرض های خودش از دربار دریافت داشت. از این موقع به بعد، میرابو فصاحت و بلاغت خودش را در خدمت دربار گماشت. اما مرگ به میرابو مهلت نداد و در ۲ آوریل ۱۷۹۱ وفات یافت. می گویند آخرین سخنان او این بود: "من عزای سلطنت را در قلب خود می برم".

فرار شاه - مرگ میرابو که هوادار سلطنت بود، جنبش انقلاب را بیشتر علیه پادشاه تسریع کرد. لویی ۱۶ در این موقع فقط یک فکر داشت و آن این بود که خودش و خانواده اش را به محل امنی ببرد، از این جهت توطئه کرد که از پاریس فرار نموده به "موندی مدی" و از آن جا به "وارن" برود و با اتکاء به خارجه، اراده خودش را بر انجمن ملی تحمیل نماید. حتی نماینده به دربار وین فرستاده و وعده گرفته بود که هنگام جنگ داخلی در امور فرانسه مداخله مسلحانه نمایند و حتی در کاغذ خویش به دربار وین نوشته بود: "اگر لازم باشد که پاریس را آتش بزنیم، آتش خواهیم زد و اهالی را کشتار خواهیم کرد، در مواقع بلیات بزرگ باید علاج های بزرگ به کار برد". این بود درمانی که پادشاه فرانسه برای ملت خود پیش بینی می کرد! بعدها وقتی که این پادشاه به دست ملت به قتل رسید، بعضی ها، بعضی از نازکدلان، یعنی بعضی از کسانی که دور تر از دماغ خود را نمی بینند، چه سرنوشتی برای اهالی یک شهر و یک کشور، آنهم به دست بیگانگان، فراهم می کرد.

به هر حال، فرار در نیمه شب ۲۰ ژوئن ۱۷۹۱ صورت گرفت. یکی از عشاق ملکه به عنوان درشکه چی انتخاب شد و پادشاه به لباس پیشخدمت خانواده درآمد.

اما اتفاقاً در میان راه شناخته شد و سربازانی که آنها را حامی خود می دانست، از امر افسران سرپیچی کرده، از او حمایت ننمودند. اصرار و الحاح شاه و ملکه هم به جایی نرسید. بالاخره آنها را با سه نفر نماینده که از طرف انجمن ملی فرستاده شده بودند به پاریس عودت دادند.

ده روز پس از عودت به پاریس، قانون اساسی فرانسه را به امضای آن پادشاه شکست خورده رسانیدند. به این طریق وظیفه انجمن ملی که انجمن مؤسسان هم نامیده می شود، پایان یافت و از این به بعد می بایست فرانسه طبق قانون اساسی اداره شود.

نظری به اولین قانون اساسی - انجمن مؤسسان "اعلامیه حقوق بشر را صادر نمود که ما در پایان این کتاب ترجمه آن را ذکر خواهیم کرد. اما چون اکثریت انجمن مذکور از بورژوا ها تشکیل می شد، آنها در عین حال که می خواستند اختیارات شاه را محدود کنند، در صدد بودند که توده ملت را هم زمام بزنند و از این که انقلاب دامنه پیدا کند، جلوگیری نمایند. این موضوع مخصوصاً در قانون انتخابات که از طرف انجمن مؤسسان وضع گردید، دیده می شود. به موجب این قانون فقط کسانی که به اندازه ارزش سه روز کار مالیات مستقیم می پرداختند و عده آنها ۴۲۹۸۰۰۰ نفر بود، حق رأی داشتند و سه میلیون نفر بقیه از این حق محروم بودند، آن چهار میلیون نفر هم از قرار هر صد نفر یک "انتخاب کننده" انتخاب می کردند و این شخص می بایست از میان اشخاصی برگزیده شود که لااقل به اندازه ارزش ده روز کار مالیات مستقیم می پرداختند. بالاخره نمایندگان که از میان "انتخاب کنندگان" برگزیده می شد، می بایست از مالکان باشند و سهم معینی مالیات بپردازند به این طریق قانون مذکور فقط به منفعت پولدار ها نوشته شده بود.

اعتراضات شدیدی علیه این قانون به عمل آمد. ما را در روزنامه خویش نوشت:

"ما چه صرفه ای از برانداختن اریستوکراسی نجباء برده ایم، اگر اریستوکراسی پولدار ها را به جای آن بنشانیم!"

رویسپیر ادعاینامه ای بر له ملت در این باره صادر نموده، در آنجا گفت:

" پولدار ها مدعی همه چیز هستند. آنها می خواهند همه چیز را به تصرف در آورند... آنها آفت های ملت هستند " شما می خواهید ملت را هیچ کنید و قدرت مطلق را به پولدار ها بدهید!

انجمن قانونگذاری - انجمن مؤسسان پس از آن که قانون اساسی فرانسه را به امضای شاه رسانید و به فرانسه مشروطه داد، وظیفه اش به پایان رسید. انتخابات برای انجمن قانونگذاری شروع شد و انجمن اخیر از اول اکتوبر ۱۷۹۱ به کار آغاز نمود.

در انجمن قانونگذاری، سه دسته، سه جمعیت، سه حزب وجود داشت:

- ۱- سلطنت طلبان و مشروطه خواهان که در سمت راست انجمن قرار داشتند؛
 ۲. میانه رو مردد و متلون که در تصمیمات خویش ثابت نبودند و در صف های هر دو طرف می دویدند؛
 ۳. انقلابیون دست چپ که آنها هم بر دو دسته بودند: یکی **ژیرندن** ها که چون افرادی از اهالی زیرندن بودند، به این اسم نامیده شدند. دیگر کوهستانی ها که در صفوف بالا قرار می گرفتند، به این اسم معروف گردیدند.
- زیرندن ها و کوهستانی ها هر دو مخالف دربار و به شخص پادشاه ظنین بودند، اما کوهستانی ها صراحت و جرأت بیشتر نشان داده، رسماً از جمهوریت و از عزل پادشاه طرفداری می کردند و مخصوصاً عده ای از آنها معتقد بودند که برای نجات انقلاب باید تمام اشخاص مظنون را از میان برداشت. از این جهت، در سال های بعد بین این دو دسته چپ، ژیرندن ها و کوهستانی ها هم دشمنی شدید پیدا شد.
- آن چه دسته چپ انجمن قانونگذاری را نیرو می داد، این بود که آنها بر روی توده ها تکیه داشتند و در کلوب ها و روزنامه های ژاکوبین ها برای اصول خویش به تبلیغات می پرداختند.
- ژاکوبین ها تقریباً در تمام شهر ها و دهات دارای شعب منظمی بودند و تشکیلات نسبتاً مرتبی داشتند و همین موضوع در آن موقع که همه چیز دچار هرج و مرج شده بود، قدرت خاصی به آنها می داد و آنها می توانستند اراده خویش را در اثر فعالیت و انضباطی که داشتند، بر دیگران تحمیل کنند.
- از این جهت، توانستند کابینه لوئی ۱۶ را ساقط نموده، کابینه ای از ژیرندن ها به ریاست "رولان" بر سر کار آورند و اولین کار این کابینه این بود که در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ به امپراتوری اتریش که به تحریک لوئی ۱۶ علیه انقلاب فرانسه اقداماتی می کرد و در صدد حمله به آن کشور بود، اعلان جنگ داد.

یکی از اقدامات مهم انجمن قانونگذاری، عزل پادشاه و اعلان جمهوریت بود که در اثر وقایع ذیل پیش آمد.

انجمن قانونگذاری برای رفع مشکلات داخلی و خارجی سه فرمان صادر کرد، اما پادشاه از امضای آنها خودداری نمود و به اتکاء دسته راست انجمن در ۱۳ ژوئن کابینه ژیرندن ها را بر هم زد. ژیرندن ها به دستگیری حاکم پاریس قرار گذاشتند روز ۲۰ جون، مقارن همان روزی که اعضای انجمن ملی در سالن بازی ورسای جمع شدند، در کوچه های پاریس علیه پادشاه تظاهراتی بکنند. هزاران نفر از مردم پاریس در آن روز گرد آمده، بر عملیات پادشاه اعتراض نمودند و به قصر سلطنتی ریخته، دشنام های فراوان در مقابل پادشاه به او دادند.

ژیرندن ها در آن روز موفقیت کامل پیدا نکردند و نتوانستند پادشاه را به نقض تصمیمات خودش وادارند، اما باز از پای ننشستند و به سرکردگی "روبسپیر" علناً به اقدامات خویش ادامه دادند. اتفاقاً در این موقع اسنادی به دست افتاد که کاملاً سازش لوئی ۱۶ را با امپراتور اتریش برای خفه کردن انقلاب روشن می ساخت. این اسناد قدرت تازه ای به تبلیغات "روبسپیر" داد و انقلابیون در اثر تبانی قبلی، در روز ۱۰ اوت دست به شورش زده و حکومت پاریس را لغو کردند و خود حاکم پاریس شدند و لوئی ۱۶ از ترس آنها مجبور شد به انجمن قانونگذاری پناه برد. اما شورشیان که عده ای از

اهالی دلیر ماری در میان آنها بودند، هجوم خود را به قصر پادشاه ادامه دادند و با وجود دادن تلفات زیادی، آن را متصرف شدند.

روز ۱۰ اوت، بعد از ۱۴ ژوئیه، دومین روز پیروزی توده محسوب می شود که فقط به اهالی پاریس تعلق ندارد، بلکه متعلق به همه مردم فرانسه است، زیرا که نمایندگان همه انقلابیون فرانسه که در پاریس حاضر بودند، در این پیروزی شرکت جسته و مخصوصاً اهالی دلاور ماری که سرود انقلابی "مارسییز" به نام آنها معروف است، سهم بزرگی در آن دارند.

انجمن قانونگذاری ناچار شد که پیروزی توده را خواه و ناخواه به رسمیت بشناسد و درخواست آنها - و به عبارت بهتر - فرمان آنها را در موضوع عزل شاه بپذیرد. اما چون به این طریق تصمیمات انجمن مؤسسان که یکی از آنها مبنی بر استقرار پادشاه بود، نقض می شد، انجمن قانونگذاری فرمانی صادر کرد که ملت فرانسه بدون هیچ تفاوتی برای انتخاب کنوانسیون (انجمن مؤسسان جدید) دعوت شود.

نتایجی را که از روز ۱۰ اوت حاصل شد، می توان به طریق ذیل خلاصه کرد:

۱. عزل پادشاه؛

۲. تساوی سیاسی که اولین قانون اساسی از ملت مضایقه کرده بود؛

۳. حذف بلاشرط بسیاری از حقوق فئودال ها که تا آن موقع می بایست از طرف دهقانان خریداری شود؛

۴. فروش اموال کسانی که برای کمک گرفتن از بیگانگان علیه انقلاب فرانسه، از کشور خارج شده بودند.

۵. قدرت یافتن کمون (حکومت پاریس) که خودش را نماینده ملت فاتح فرانسه می دانست و بدون تصمیم انجمن قانونگذاری دستور حبس پادشاه را صادر کرد.

کمون پاریس - در این موقع دسته راست انجمن قانونگذاری بسیار ضعیف شده و تقریباً از بین رفته بود، ولی میان انجمن قانونگذاری که در دست نمایندگان ژیرندن ها بود و کمون پاریس که در دست "روبسپیر ها" و یاران او بود، اختلافات شدیدی روی داد و کمون که می خواست تصمیمات قطعی تر و انقلابی تر اتخاذ کند، انجمن قانونگذاری را به دستگیری و حبس اشخاص مظنون و تشکیل دادگاه جنائی مجبور ساخت.

ژیرندن ها عموماً بورژوا های آزادیخواهی بودند که تأمین منافع بورژوازی را برای انقلاب کافی می دانستند. این ها در این موقع که منافع بورژوازی تأمین شده بود، دم از قانون می زدند و از تصمیمات شدید توده ئی احتراز داشتند. اما یاران "روبسپیر" که همین کوهستانی های انجمن قانونگذاری بودند، اقدامات سریع و شدید را برای پیروز گردانیدن انقلاب لازم می دانستند و از این که توده را به جنبش دعوت کنند، بیمی نداشتند. آنها به وضع قوانین سطحی و اتخاذ مقرراتی که فقط تجارت و صناعت بورژوازی را آزاد کند و چاره اساسی درد های توده نباشد، قناعت نمی کردند و می خواستند علیه بورژوا های پولدار از منافع طبقات فقیر طرفداری کنند.

وقتی که خبر های خارجی و عملیات خائنین انقلاب که برای خاموش کردن آن به پاریس نزدیک می شدند، به کمون رسید، اعلام کرد. "وطن در خطر است" و از مردم پاریس درخواست نمود که یک ارتش ۶۰۰۰۰ نفری تشکیل بدهند.

در این موقع شعاری از طرف "مارا" عضو کمون پاریس داده شد که صحنه جدیدی در انقلاب فرانسه باز کرد. این شعار ها این بود:

"ملت باید داد خود را خودش بستاند و بر دشمن خارجی رو آور نشود، مگر وقتی که دشمنان داخلی را به هلاکت رسانیده باشد." کمون پاریس حق داشت، آنچه انقلاب فرانسه را در خطر می انداخت، تردید این و آن و خیانت کسانی

بود که هنوز در میان توده راه پیدا می کردند. به هرحال کشتار زندانیان، در روز ۲ سپتمبر شروع شد. چهار روز و چهار شب تا ۶ سپتمبر به طول انجامید و ۱۱۰۰ نفر را به خاک هلاک انداخت.

کمون پاریس در اثر روحی که در انقلاب دمید، توانست ارتش فداکاری از میهن پرستان فرانسوی تشکیل داده، قشون پروس را که تا " وردن " پیش آمده بود، در " والمی " شکست بدهد.

انجمن دوم مؤسسان - انجمن جدید مؤسسان که به کنوانسیون معروف می باشد، غالباً از میان ژاکوبین ها انتخاب شد و در اولین جلسه خویش در ۲۱ سپتمبر ۱۷۹۲ به الغاء سلطنت فرمان داد و به اصرار "روبسپیر" و یاران او لویی ۱۶ را که اسناد جدیدی در باره خیانتش کشف شده بود، به پای گیوتین فرستاد.

کنوانسیون برای این که بتواند در این موقع خارق العاده تصمیمات سریع اتخاذ کند، چند سازمان تازه به وجود آورد: دادگاه انقلابی، کمیته نظارت در هر کمون، کمیته نجات ملی - کنوانسیون از افراد ژیرندن و کوهستانی تشکیل می شد و نفوذ بیشتر با ژیرندن ها بود. چنان که گفتیم، ژیرندن ها و کوهستانی ها با یکدیگر در کشمکش بودند تا آن که بالاخره کوهستانی ها در اثر کوشش افرادی از قبیل " مارا " و " روبسپیر " در روز ۳۱ می ۱۷۹۳ به کمک کمون پاریس ۸۰۰۰۰ فرد مسلح و ۶۰ توپ گرد آورده، محل کنوانسیون را محاصره کردند.

کنوانسیون در اول مقاومت کرد و رئیس آن اظهار داشت: " ملت چه می خواهد؟ کنوانسیون جز به او و شرافت او نپرداخته است. " یکی از کوهستانی ها جواب داد: " ملت قیام نکرده است تا جمله پردازی بشنود! بلکه قیام او برای این است که فرمان بدهد، ملت می خواهد ۳۴ نفر مقصر را به او تسلیم کنند " و چون کنوانسیون باز هم در صدد مقاومت بود، کوهستانی ها اشاره به اسلحه کردند. کنوانسیون ناچار تسلیم شد و ۲۹ نفر اعضای خود را اخراج نموده، تحت نظر قرار داد.

از این به بعد کمون بر کنوانسیون مسلط شد و غلبه آن نه فقط فتح سیاسی، بلکه فتح اجتماعی بود: پیروزی طبقات پائین اجتماع بر بورژوازی پولدار.

از هر طرف علیه این پیروزی قیام کردند و ژیرندن ها در هر گوشه ای شورشی راه انداختند. در لیون یکی از کوهستانی های معروف را کشتند و دختری به نام " شارلوت " " مارا " را به قتل آورد و قلب او را به کنوانسیون عرضه داشتند.

در همین موقع جنگ خارجی نیز به کمال شدت ادامه داشت و بیگانگان به تحریک دشمنان داخلی مشغول پیشرفت و ایجاد وحشت بودند. در چنین هنگام خارق العاده ای لازم بود که تاکتیک قاطعی از طرف کنوانسیون اتخاذ شده سرکوبی دشمنان داخلی به شدید ترین وجه صورت گیرد، تا مقاومت در مقابل خارجی ها میسر باشد. این تاکتیک را "روبسپیر" بر کنوانسیون تحمیل کرد.

"روبسپیر" در یادداشت های ژوئن ۱۷۹۳ خویش چنین نوشته است: " خطرات داخلی ناشی از بورژوا هاست، برای پیروزی بر بورژوا ها باید ملت را با هم متحد و متفق گردانید. همه وسائل آماده شده بود که ملت را در یوغ بورژوا ها بگذارند و مدافعان جمهوریت را در زیر گیوتین به هلاکت برسانند. آنها در ماری، بر دو و در لیون پیروز شدند، در پاریس هم اگر شورش کنونی نبود، پیروز می شدند... باید ملت با کنوانسیون متحد شود و کنوانسیون از ملت استفاده کند. باید به جنگجویان اسلحه داد، باید آنها را به خشم آورد، باید آنها را روشن و آگاه ساخت، باید شوق ملت را نسبت به جمهوریت با کلیه وسائل ممکنه برانگیخت. "

در همین دوره بود که کنوانسیون قانون اساسی جدیدی که به "قانون اساسی ۱۹۷۳" معروف است، تصویب کرد و ما ترجمه قسمتی از آن را در پایان این کتاب خواهیم آورد. اما چون قانون مذکور خیلی آزادیخواهانه بود و در آن موقع فوق العاده نمی توانست مورد عمل قرار گیرد، اجرای آن را به تأخیر انداختند.

کنوانسیون در ۱۰ اکتوبر ۱۷۹۳ فرمان داد که حکومت موقتی فرانسه تا زمان صلح حکومت انقلابی خواهد بود، در همین موقع کمیته نجات ملی را به "روبسپیر" واگذار کردند و اختیارات کاملی به او دادند، به طوری که وزراء و ژنرال ها همگی زیر فرمان او بودند.

انقلاب رو به تکامل می رفت، طرفداران کمون از حدود توقعات بورژوازی تجاوز کرده، به سوی مساوات مطلق می رفتند و فرمان ذیل که از طرف کمون در لیون صادر شد، نماینده طرز تفکر آنهاست:

"چون ثروت و فقر هر دو باید از رژیم مساوات ناپدید گردند، دیگر یک نان از آرد خالص برای ثروتمند و یک نان از سبوس برای فقیر پخته نخواهد شد. تمام نانو ها در مقابل مجازات حبس، موظف اند که فقط یک نان و نوع خوب نان، نان مساوات، تهیه کنند." همین اشخاص تصمیم گرفتند که به تمام مردم افلیج و پیر باید به خرج اغنیاء غذا و لباس و منزل داده شود.

از این به بعد دوره عملیات جدید کمون شروع شد و طبق قانون مظنونین که از تصویب کنوانسیون گذشت، به کشتار توطئه چیبانی که به سود دشمنان خارجی کار می کردند، آغاز نمودند. بدیهی است که رسیدگی دادگاه های انقلابی چندان دقیق نبود و در چنان وضعیت خارق العاده ای نمی توانست دقیق باشد، از این جهت، بیگناهی هم به قتل رسیدند. اما منظوری که "روبسپیر" و یاران او داشتند، جز با اتخاذ تصمیمات فوری قابل اجراء نبود.

از اولین کسانی که به قتل رسیدند، ماری آنتوانت و ژیرندن هائی بودند که از روز ۲ ژوئن بازداشت شدند. "دانتون" هم از کسانی بود که به جرم ضعف هائی که نشان داد، گرفتار گیوتین گردید.

از اول ماه مارس تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ کسانی که محاکمه شدند و به قتل رسیدند، در تمام فرانسه بالغ بر ۱۲۰۰۰ نفر می شود. این کشتار ها به عمل آمد، اما مقصود اصلی کمون نیز برآورده شد، به این معنی که خطر خارجی و داخلی مرتفع گردید، شورش های ژیرندن ها که از طرف توده ها پشتیبانی نشد، شکست خورد، اتریشی ها و پروسی ها از مرز فرانسه به دور رانده شدند.

اما نگاهیاری این وضعیت خیلی مشکل بود، زیرا که هم کهنه پرستان قدیمی و هم بورژوا های تازه به دوران رسیده انقلابی با طرح "روبسپیر" مخالف بودند. "روبسپیر" در یکی از گزارش های خود گفته بود: مقصد انقلاب عبارت از فراهم آوردن اوضاعی است که در آنجا هیچ نوع تشخصاتی به وجود نیاید، مگر خود مساوات... که در آنجا وطن، آسایش هر فرد را تأمین کند؛ که در آنجا تجارت سرچشمه ثروت ملی باشد، نه این که فقط غنای بیکران چند خانواده را فراهم نمایند. این پیشنهاد ها اگرچه نقشه دقیقی برای عملی شدن نداشت، ولی کافی بود که بورژوازی را که می خواست انقلاب را به نفع تجارت آزاد خویش تمام کند، علیه روبسپیر بشورانند. مرتجعین دیگر هم با او همدستان بودند و کشتار کمون را به عنوان بیرحمی و قساوت بهانه قرار می دادند.

روبسپیر می گفت:

"تا کی ستمکاری جنون آمیز جباران، عدالت و عدالت ملت، بربریت یا تمرد نامیده خواهد شد؟ بعضی ها فریاد می کشند: ترحم به شاه پرستان! ترحم به تبهکاران! "نه! ترحم به بی گناهی، ترحم به ناتوانان، ترحم به بی نوایان، ترحم به بشریت!"

روبسپیر شاگرد تعلیمات ژان ژاک روسو بود و در پایبند بودن به اصول، تعصب خاصی داشت. روبسپیر در انجمن مؤسسان پیشنهاد کرد که مجازات قتل ملغی شود، ولی وقتی که خودش وارد عمل شد و درجه فساد و لزوم اقدامات قطعی را مشاهده کرد، روش دیگری پیش گرفت.

بالاخره ژیرندن ها دسته - به اصطلاح - معتدل کنوانسیون را نیز با خود یار کرده، توطئه چیدند که او را به اتهام دیکتاتوری و آدم کشی محکوم نمایند و اولین نقشه آنها این بود که روبسپیر را از حرف زدن مانع شوند، چون که تأثیر گفتار او را می دانستند. روز ۲۷ ژوئیه در جلسه کنوانسیون دست به کار زدند و اتهامات خود را با حرارت تمام علیه روبسپیر در میان هلهله ها و کف زدن ها بیان نمودند. روبسپیر چند بار اجازه صحبت خواست، اما رئیس مجلس در هر مرتبه برای این که صدای او را بپوشاند، زنگ را به صدا درآورد. وقتی که دستور دستگیری وی صادر شد، فریاد زد: "برای آخرین دفعه، رئیس قاتل ها ؛ از تو اجازه صحبت می خواهم!" این صدای او را هم با فریاد: "زنده باد جمهوریت!" خفه کردند. روبسپیر گفت "جمهوریت از بین رفت!، راهزن ها غلبه کردند!"

وقتی که خبر دستگیری روبسپیر به کمون پاریس رسید، دست به شورش زد و روبسپیر را رهائی داد. اما در اثر خیانت، مغلوب شد و روبسپیر در حالی که چانه اش درهم شکسته بود، دستگیر گردید و با ۲۱ نفر دیگر زیر گیوتین کشانیده شد. فردای آن روز ۷۰ نفر و پس فردا ۱۳ نفر دیگر از اعضای کمون به دست همان کسانی که خود شان را مخالف کشتار نشان می دادند، به قتل رسیدند.

وقتی گاری محکومین به سمت میدان اعدام روانه بود، روبسپیر با لباس ابریشمی آبی خود؛ با رخساره ای که از خطوط خونین منقش گشته و در اثر درد هولناک چانه درهم کشیده شده بود، با چشم های به هم گذاشته به عملیات نا تمام خویش فکر می کرد. وقتی که به زیر گیوتین رسید، شاگرد جلاد به طوری باند روی زخم او را به شدت کند، که فریاد وحشتناکی از روبسپیر بلند شد و جمعیت مشاهده کرد که فک پائین او از فک بالا جدا شده واز دهان او که بوجه ترس آوری باز ماند. خون رنگین وی جاری گشت.

حتی دشمنان روبسپیر انصاف می دهند که او هیچوقت از پرنسیپ های خود جدا نشد و در بحبویه اقتدارش با کمال سادگی زندگی کرد، به طوریکه بسا به او لقب (فاسد نشدنی) داده بودند.

سرانجام انقلاب - سرنوشت انقلاب بعد از هلاکت روبسپیر به دست بورژوا ها افتاد که آن را متوقف ساختند.

ترس بورژوا ها از ادامه انقلاب و عکس العمل مرتجعین شاه پرست باعث شد که کنوانسیون در ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ جای خود را به "دیرکتوار" (Directoire) [انجمن گردانندگان] داد و از ۹ نوامبر ۱۷۹۹ دیکتاتوری ناپلئون اول آغاز گردید: بعد از ناپلئون دو باره از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ سلطنت مشروط در فرانسه برقرار شد و مشروطیت در سال اخیر در اثر انقلاب به جمهوریت مبدل گشت. اما این جمهوریت نیز با کودتای ۱۸۵۱ (به دست ناپلئون سوم) از بین رفت تا آن که انقلاب ۱۸۷۰ پیش آمد و در این انقلاب که طرفداران طبقه پرولتاریا گرداننده اصلی آن بودند، تقریباً مدت یک ماه حکومت کارگری در پاریس برقرار شد، ولی این حکومت نیز با خشم تمام به وسیله بورژوازی در هم شکسته شد و رژیم جمهوری در فرانسه مستقر گشت.

در این انقلابات آنچه بیشتر قابل توجه می باشد، ماهیت حکومت هاست. دولت فرانسه بر روی فئودال ها تکیه داشت و حافظ منافع آنها بود.

دولت در حقیقت ماشین فشاری بود که به دست فئودال ها بر سر طبقه سوم گذاشته می شد. حالا باید دید آیا این دستگاه پس از انقلاب فرانسه که چنان که دیدیم، انقلاب بورژوازی بود، از بین رفت؟

ماشین دولت که در عرض این انقلابات چندین مرتبه سرنگون گردید، نه فقط خورد نشد، بلکه کامل تر گردید. یکی از علل انقلاب فرانسه این بود که بورژواها از لحاظ منافع صنعتی و تجارتی خود شان می خواستند مرکزیت بیشتری در حکومت به وجود آید و این موضوع بیشتر باعث استحکام قدرت دولت و تکامل ماشین آن بود. از طرف دیگر، بورژوازی پس از آن که روی کار آمد، برای این که بتواند از انقلابات جلوگیری کند، ناچار بر قدرت این دستگاه افزود و از این جهت دولت بورژوازی از این لحاظ از دولت فئودالی سابق دارای دو جنبه مشخص کننده می باشد: بوروکراسی و ارتش دائمی که برعهده خدمتکاران دولت افزود، شکستن این دستگاه را دشوار تر می گرداند.

بورژوازی نمی خواست قدرت را در دست گرفته، دستگاه دولت این ماشین فشار - را در هم بشکند، بلکه می خواست آن را با اقتصاد بورژوازی مطابقت دهد. پس از انقلاب فرانسه در ماهیت دولت که استیلای دسته خاصی می باشد، تغییری نداد، بلکه فقط آن دسته را تغییر داد، یعنی بورژواها را به جای فئودال ها نشانید.

۳۷- اعلامیه حقوق بشر:

نمایندگان ملت فرانسه که در " انجمن ملی " مجتمع گردیده اند، چون مشاهده نمودند که ندانستن و فراموش کردن و ناچیز شمردن حقوق بشر یگانه علل بدبختی های عمومی و فساد دولت است، مصمم شدند که در اعلامیه رسمی و پر شکوهی، حقوق طبیعی و انتقال ناپذیر و مقدس بشر را طرح و بیان نمایند، تا این اعلامیه همواره در نظر تمام افراد هئیت اجتماع باشد و پیوسته حقوق و تکالیف آنها را تذکر دهد، تا بتوانند عملیات قوه مقننه و عملیات قوه مجریه را در هر لحظه یا مقصودی که از هر سازمان سیاسی در نظر است، مقایسه نموده و بالنتیجه آنها را محترم تر بدارند، تا درخواست های افراد که از این به بعد در روی اصل ساده و مسلمی مبتنی می گردد، همیشه متوجه حفظ قانون اساسی و سعادت عمومی باشد.

بالنتیجه، انجمن ملی در حضور خالق متعال و در ظل عنايات او حقوق ذیل را برای بشر و فرد اجتماع می شناسد و اعلام می دارد:

۱ - افراد بشر، آزاد و مساوی در حقوق به دنیا می آیند و آزاد و مساوی در حقوق می مانند، تشخصات اجتماعی نمی توانند غیر دائره عمومی مبنای دیگری داشته باشد.

۲ - منظور از هر اجتماع سیاسی حفظ حقوق طبیعی بشر که مرور زمان نمی پذیرد، و این حقوق عبارت اند از: آزادی، مالکیت، امنیت و مقاومت در مقابل ظلم.

۳ - هر حاکمیتی اصولاً مبتنی بر ملت است و هیچ هئیتی و هیچ شخصی نمی تواند قدرتی اعمال نماید که صریحاً از ملت ناشی شده است.

۴ - آزادی عبارت است از قدرت به انجام هر عملی که به دیگری ضرری نمی رساند. به این طریق، اعمال حقوق طبیعی هر فرد دارای حدود نیست، مگر آن حدودی که وجود آنها تمتع اعضای دیگر اجتماع را از همین حقوق تأمین می نماید. این حدود را فقط قانون می تواند تعیین کند.

۵ - قانون حق ندارد منع کند مگر عملیاتی را که برای جامعه زیان آور است. از آنچه به وسیله قانون منع نشده است، نمی توان جلوگیری نمود و هیچکس را نمی توان به آنچه قانون حکم نمی کند، مجبور گردانید.

۶ - قانون عبارت است از بیان اراده عمومی. تمام افراد جامعه حق دارند که شخصاً و یا به وسیله نمایندگان خویش در ایجاد آن شرکت نمایند. قانون باید برای همه یکی باشد، خواه در موردی که از چیزی حمایت نماید و خواه در موردی که مجازات می دهد. چون تمام افراد جامعه در نظر قانون با یکدیگر مساوی هستند، آنها می توانند به کلیه مقامات،

پست ها و مشاغل عمومی بر حسب اهلیت خویش به طور مساوی و بدون هیچ تفاوتی غیر از تفاوت فضائل و هنرمندی های خود شان، نائل آیند.

۷ - هیچ فردی را نمی توان متهم ساخت، یا توقیف نمود یا حبس کرد، مگر در مواردی که قانون معین کرده و بر حسب اشکالی که قانون مقرر داشته است. کسانی که دستورات خود سرانه صادر می کنند و یا به صدور چنین دستوراتی تحریص می نمایند و یا مجری آنها هستند، باید تنبیه شوند. اما فرد اجتماع که به موجب قانون دعوت و یا جلب می شود، باید فوراً اطاعت کند. چنین شخصی اگر مقاومت کند، مجرم است.

۸ - قانون نباید مجازات هائی برقرار گرداند، مگر آن که کاملاً و صریحاً ضروری باشد، و هیچ کس را نمی توان مجازات کرد، مگر به موجب قانونی که وضع گردیده و قبلاً برای آن جرم به خصوص به تصویب رسیده و قانوناً با آن جرم مطابقت داده شده است.

۹ - چون هر کسی تا وقتی که اعلام مجرمیت او نشده، بیگناه محسوب می شود، هرگاه توقیف کردن وی ناگزیر باشد، از هر گونه تشدید که برای دسترسی داشتن به او ضروری نباشد، باید جداً به وسیله قانون جلوگیری شود.

۱۰ - هیچ کس نباید از لحاظ عقایدش، حتی عقاید مذهبی، تا وقتی که ابراز آن عقاید، نظم عمومی را که قانون مقرر داشته، بر هم نزند، مورد مزاحمت قرار گیرد.

۱۱ - تبادل آزادانه افکار، عقاید، یکی از گرانها ترین حقوق بشر است. از این جهت هر فرد جامعه می تواند آزادانه حرف بزند، بنویسد و به چاپ برساند، مگر آن که طبق مواردی که به وسیله قانون تعیین شده است، از این آزادی سوء استفاده نماید.

۱۲ - تضمین حقوق بشر و فرد اجتماع ایجاب می کند که یک قوه عمومی وجود داشته باشد. پس این قوه به نفع عموم برپا گشته، نه به نفع خاص کسانی که به دست آنها سپرده شده است.

۱۳ - برای نگهداری قوه عمومی و برای مخارج اداری، یک مالیات مشترک ضرورت دارد. این مالیات باید در میان تمام افراد جامعه بر حسب توانائی آنها به طور تساوی سرشکن شود.

۱۴ - افراد جامعه حق دارند که به وسیله خود شان و یا به وسیله نمایندگان شان، ضرورت مالیات عمومی، نسبت آن به دارائی افراد را تحقیق نموده، آزادانه به آن رضایت دهند. مصرف آن را مراقبت کنند، تعرفه و مبنای وصول و مدت آن را تعیین کنند.

۱۵ - جامعه حق دارد از هر مأمور ادارات خودش حساب بکشد.

۱۶ - هر جامعه ای که تضمین حقوق در آنجا تأمین نشده و تفکیک قواء معین نگردیده، به هیچ وجه دارای قانون اساسی نیست.

۱۷ - چون مالکیت یک حق غیر قابل نقض و مقدس است، هیچ کس را نمی توان از آن محروم کرد، مگر در صورتی که مصالح عمومی که قانوناً تثبیت شده، آن را ایجاب نماید و مشروط به این که خسارات عادلانه آن قبلاً پرداخت شود.

۳۸- دو ماده از قانون اساسی ۱۷۹۵:

۲۱ - معاونت های عمومی، قرض مقدس جامعه است. جامعه باید به افراد بینوای خود، خواه از این طریق که کار برای آنها تهیه کند و خواه از طریق تهیه وسائل زندگانی برای آنها که قادر به کار نیستند، لوازم زندگی بدهد.

۳۵ - وقتی که حکومت، حقوق ملت را نقض می کند، انقلاب برای ملت و برای دسته ای از ملت، مقدس ترین و ناگزیر ترین وظایف است.

پایان